

ژئوپولیتیک بررسی و پی گیری می کند و گمان می کنم که ما در این زمینه با هم صحبت خواهیم کرد.

قورچی: البته.

● دکتر مجتهدزاده: درباره پرسشی که مطرح کردید، باید بگویم، آری! و به همین سبب است که امروز در برابر اقتصاد یکدست شده جهانی در فرآیند «جهانی شدن»، از امنیت یکپارچه جهانی سخن می گویند و برای ایجاد این امنیت یکپارچه جهانی است که ایالات متحده استراتژی براندازی حکومت‌هایی را که او آنها را «سرکش» می خواند، ابداع و آغاز کرده است. ببینید، این بحث را در صورتی می توانیم بهتر درک کنیم که متوجه این نکته باشیم که ژئوپولیتیک تازه‌ای در جهان پُست مدرن در حال شکل گیری است. البته باید به این نکته نیز اشاره کنم که من به اصطلاح «پُست مدرن» اعتقاد چندانی ندارم ولی آن را در اینجا امانت می گیرم، زیرا مفهوم بهتر و رساتری در دست نداریم که در حال حاضر بتوانیم به جای آن به کار ببریم. در اینجا بیشتر دسته‌بندی تاریخی تحولات علمی مورد نظر است. به هر حال، ما وارد دورانی شده‌ایم که بطور کلی ویژگی‌های آن با دوران مدرن تفاوت دارد یا اینکه تک ابر قدرت جهانی می‌کوشد چنین شرایطی را حاکم سازد. در این بر خورد است که ما برای آشنایی بهتر با شرایط کنونی ناچاریم اصطلاح پُست مدرن را به کار ببریم. در اصل، این بحث از نظر چگونگی شکل گیری ژئوپولیتیک پُست مدرن، که با جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد و همزمان با نقش آفرینی «جهان شهر»ها شکل می‌گیرد، بیشتر قابل درک است. فشرده سخن آنکه نظامی که در جهان در حال شکل گیری است، یک نظام ژئوپولیتیک واحد است که هدفش یکدست کردن جهان سیاسی است. البته این «جهان یکدست» مفهومی تازه، یا هدفی تازه نیست، بلکه به تاریخ که نگاه کنیم می‌بینیم همواره وقتی حکومت‌های جهانی شکل می‌گرفتند هدف آنها، یکدست کردن جهان سیاسی بوده است. برای نمونه، هخامنشیان که نخستین نظام حکومتی از نوع فدرال را ابداع کردند و نخستین حکومت جهانی را تشکیل دادند، منظورشان یکدست کردن

قورچی - در آغاز سده بیست و یکم شاهد شکل گیری نظام تازه‌ای در جهان هستیم که ریشه‌های آن از سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ و نیمه نخست دهه ۱۹۷۰ با همزمانی تاریخی سه فرآیند مستقل شکل گرفت: نخست انقلاب در فن آوری اطلاع‌رسانی؛ دوم بحران‌های اقتصادی ناشی از دولت‌سالاری و تجدید ساختار پس از آن؛ و سوم شکوفایی جنبش‌های اجتماعی، فرهنگی، مانند آزادی خواهی، حقوق بشر، فمینیسم و طرفداری از محیط زیست.

مانوئل کاستلز (Manuel Castles) در کتاب «عصر اطلاعات - (The Age of Information)» به این نکته اشاره می‌کند که پیام عصر اطلاعات، آزدسازی ظرفیتهای تولیدی بی سابقه بر پایه قدرت ذهن است: من می‌اندیشم، پس من تولید می‌کنم. در اساس، ظرفیت تولیدی جدید سبب رونق گونه‌ای سرمایه‌داری جهانی شده است که در متن اقتصاد جهانی و با تکیه بر جامعه شبکه‌ای به ویژه در جهانشهرها فعالیت می‌کند و هدف آن تولید هر چه بیشتر در مقیاسهای جهانی است. این سرمایه جهانی بیشتر در مقیاسهای چند ملیتی است که سهامداران آن از ملیتهای گوناگون هستند. از سوی دیگر یکی از ویژگیهای آن محدود نبودن و گسترش آن در سراسر جهان است یعنی تاجایی که می‌تواند از فن آوری اطلاعات بهره‌می‌برد تا بتواند به همه مکانهایی که از نظر اقتصاد جهانی مهم اند مسلط شود. آقای دکتر با وجود این آیا سرمایه جهانی با این بزرگی و عظمت نیازمند یک امنیت جهانی نیست؟ به سخن دیگر، آیا نیازمند به یک قدرت جهانی نیست که امنیت آن را در سراسر جهان تأمین کند.

● دکتر مجتهدزاده: پیش از پاسخ دادن به پرسش شما باید اشاره کنم که سخن مانوئل کاستلز درباره سیاست جهانی و بررسی آن بر اساس سنج‌های چون «ظرفیت تولید» بحثی است متکی بر اصول سنجش در دوران مدرن؛ دورانی که سیاست (ایدئولوژی) بر جهان حاکم و اقتصاد در خدمت سیاست بود و حرف اول را می‌زد. اما امروز آن شیوه دید و بررسی مسائل جای خود را به اصولی داده است که مسائل جهان را از دید

## جهانی شدن سرمایه و امنیت محیط زیست

گفتگو با دکتر پیروز

مجتهدزاده

گفتگو کننده: مرتضی قورچی

پروفسور در زمینه جغرافیای سیاسی

جهان از دید «دادگری» بود که والاترین ارزش سیاسی در جهان ایرانی در آن دوران شمرده می‌شد؛ چنان که به منظور دادگری، قوانینی در زمینه برابری مردمان تدوین کردند؛ یعنی اقوام تابع خود را از پارس و غیرپارس برابر شمردند. از دید ساختاری نیز سراسر قلمرو خود را به صورت ساتراپی‌هایی نیمه مستقل در آوردند و به همه اقوام، خودمختاری دادند و آنها را از حقوق برابر برخوردار کردند. بدین ترتیب در این حکومت فدرال هیچ چیزی انسانها را از یکدیگر متمایز نمی‌کرد، چون جهان یکدست مورد نظر بود. اسکندر که به ایران آمد، با اعلام اینکه «اگر داریوش نیست، من هستم و ایران مانند همیشه خواهد بود»، حکومت جهانی دومی را بر پایه الگوی ایرانی بنا کرد که بسیار شبیه حکومت فدرال هخامنشی بود. پس از آن هم هرگاه حکومت‌های جهانی برپا شدند، مانند «م بزرگ» و «خلافت اسلامی» همان اهداف را پیگیری کردند. ولی آشکار است که با گذشت زمان دگرگونی‌هایی در آنها پدید آمد چنان که جمهوری (سنا و سزار) روم به «امپراتوری مقدس روم» تبدیل شد و به دیکتاتوری انجامید، به همان گونه که خلافت اسلامی نیز به شکل امپراتوری بنی‌امیه و بنی‌عباس درآمد و امامان شیعه را برضد خود برانگیخت. در دوران مدرن نیز می‌بینیم که با پدید آمدن ابرقدرت‌های جدید، موضوع یکدست کردن سیاسی جهان مطرح می‌شود؛ فاشیسم (آلمانی) پامی‌گیدو می‌خواهد جهان را یکدست کند؛ سپس مارکسیسم-لنینیسم این داعیه را دارد که می‌خواهد سراسر جهان کمونیست شود و همه کار و تولید کنند و حاصل را برای توزیع به دولت بسپارند و دولت نیز آن را عادلانه تقسیم کند تا همه برابر شوند؛ سپس «دموکراسی» مطرح می‌شود تا برابری و دادگری را برای انسانها به ارمغان آورد. ولی می‌بینیم که هیچ اصطلاحی به این اندازه مورد بهره‌گیری نادرست قدرت‌طلبان قرار نگرفته است؛ شوروی کمونیست و آمریکای کاپیتالیست به یک اندازه خود را متولی دموکراسی دانسته و به بهانه آن بی‌رحمانه به جان ملت‌ها افتادند. امروز، در دوران پُست مدرن هم ایالات متحده در

ژئوپولیتیک جهان تک‌قطبی، هدفش را یکسره روشن کرده است؛ یعنی می‌خواهد جهان سیاسی را به شکل «واحد سیاسی یکپارچه» مورد نظر خود در آورد که زیربنای آن «کاپیتالیسم خالص» است و با عنوان «اقتصاد بازار آزاد» بی‌گیری می‌شود.

قورچی - آثار پُست مدرن شدن جهان ژئوپولیتیک را چگونه می‌شود بررسی کرد؟

● دکتر مجتهدزاده: با فروپاشی نظام دو قطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰، جهان سیاسی گام در دوران تازه‌ای گذاشته است که همه آثار و نشانه‌هایش با ضوابط دوران مدرن تفاوت دارد و طراحان ژئوپولیتیک جهانی ایالات متحده در حقیقت می‌کوشند در عمل آن اصول و ضوابط پشت سر گذاشته شود و دوران تازه‌ای در جهان سیاست و ژئوپولیتیک آغاز شود که قواعد و مقررات بازی در آن همانی باشد که ایالات متحده تعیین می‌کند. در این نگاه تازه، ایالات متحده حتی از ژئوپولیتیک آمریکایی دوران مدرن یعنی از اسپایکمن (Spykman) و ماهان (Mahan) نیز فراتر رفته است. اگر چه دسته‌بندی دورانه‌های گوناگون تاریخ سیاسی بر پایه روش جاری یعنی بخش‌بندی تاریخی دورانه‌های سیاسی به «دوران کهن»، «دوران مدرن» و «دوران پُست مدرن» روشی نارسا است، ولی چاره‌ای نیست که در حال حاضر و در نبود مفاهیمی رساتر، از مفهوم «دوران پُست مدرن» در این جا بهره‌گیریم و شرایط ژئوپولیتیک کنونی را که جهان سیاسی ما در آن گام می‌نهد «دوران پُست مدرن» بنامیم. بررسی علمی ویژگی‌های این دوران در فصل ویژه‌ای از واپسین اثر مسدون من<sup>۱</sup> مورد توجه قرار گرفته و از بحث مشروح درباره آن در این جا پرهیز می‌شود. اما در نگاهی کلی می‌توان گفت که با فروپاشی نظام دو قطبی در اوایل دهه ۱۹۹۰، کتاب تاریخ سیاسی تازه‌ای آغاز شده است که تا سال ۲۰۰۱ مقدمات آن به نگارش در آمده است. رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، موضوع فصل نخستین این کتاب است و تغییر رژیم در عراق به دست ایالات متحده در فصل دوم به بحث در آمده و تردیدی نیست که هنوز فصل‌های دیگری در پیش است که رفته‌رفته باز شده و تدوین خواهد شد. اینکه در پایان، این کتاب

### ● در اساس، ظرفیت

تولیدی جدید سبب رونق گونه‌ای سرمایه‌داری جهانی شده است که در متن اقتصاد جهانی و با تکیه بر جامعه شبکه‌ای بویژه در جهان‌شهرها فعالیت می‌کند و هدف آن تولید هر چه بیشتر در مقیاس‌های جهانی است. این سرمایه جهانی پشت‌گرم به شرکت‌های چند ملیتی است که سهامداران آن از ملیت‌های گوناگون هستند.

چگونه نگاشته و تدوین شود، بستگی به میزان بیداری و هوشیاری ملت‌ها دارد.

قورچی - آیا ممکن است آثار و نشانه‌هایی برای شناخت بهتر از این ژئوپولیتیک پُست مدرن معرفی کنید؟

● دکتر مجتهدزاده: البته! آثار و شواهدی که اندیشه سیری شدن دوران مدرن و فرار سیدن ژئوپولیتیک پُست مدرن را تأیید می‌کند به گونه فشرده عبارت است از:

۱- جهانی شدن (globalization) و یکپارچگی ژئواکونومیک جهان همراه با یک رشته چالش‌های ژئوکالچری (geoculturalistic) که توجه همگان را به حرکت خزننده روند آمریکایی شدن جهان (Americanization of the Globe) جلب می‌کند. اما، با وجود شتاب برخی کسان، هنوز خیلی زود است که پیدا شدن شاخه جدیدی در ژئوپولیتیک به نام ژئوکالچر (geoculture) را ببندیم.

۲- دگرگون شدن نقش مفاهیمی پر اهمیت در سیاست و جغرافیا همچون «مرز» و «حاکمیت»، بویژه تضعیف حاکمیت اقتصادی حکومتها بر اثر گسترش و جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد.

۳- انقلاب اطلاع‌رسانی و اثرش بر گسترش سریع جهانی شدن و آمریکایی شدن جهان که تحول مفاهیم از مدرنیزم به پُست مدرنیزم در ژئوپولیتیک را بیشتر کرده است.

۴- نشستن ژئوپولیتیک به جای «سیاست»، همزمان با از میان رفتن ایدئولوژی در سیاستهای جهانی. در این زمینه شایان توجه است که برخی از راست‌گرایان و چپ‌گرایان سنتی، با وجود پذیرش واقعیت یاد شده هنوز اسیر کلیشه‌های کهنه و صحنه‌سازیهایی چندش آور چپ یا راست بودن هستند و توجه ندارند که با چیرگی راست تندرو کلیسایی بر جهان سیاست دیگر همگان (چپ و راست سنتی) با هم در برابر این سنت‌گرایی افراطی کلیسایی یا «محافظة کاران جدید» (New Conservatives) قرار گرفته‌اند.

۵- در سیاستهای جهانی، جا افتادن دیدگاههای تازه‌ای درباره مفاهیم مربوط به «حکومت» و «امنیت»، همانند شرحی که ژناروید اوتو تایل (Gearoid O'Thuatail) پیرامون دیدگاه تازه بیل کلینتون در برخورد با سه مفهوم حکومت، کشورداری و امنیت (state, statecraft, security) ارائه کرده است قابل بررسی است. اعلام و پی‌گیری استراتژی تازه «دگرگونی رژیم» در عراق از سوی دولت جرج دبلیو بوش در همین راستا شایان توجه است.

۶- طرح و پی‌گیری ایده «نظام تازه جهانی» یا «نظام جهانی نو» و جهت‌گیریهای ژئوپولیتیک آمریکایی برای ایجاد نظام تک قطبی و برقراری دیکتاتوری جهانی بر پایه معیارهای مورد نظر ایالات متحده، همچون دگرگون شدن رژیم در

● امروز در برابر اقتصاد یکدست شده جهانی در فرآیند «جهانی شدن»، از امنیت یکپارچه جهانی سخن می‌گویند و برای ایجاد این امنیت یکپارچه جهانی است که ایالات متحده استراتژی براندازی حکومت‌هایی را که آنها را «سرکش» می‌خواند، ابداع و آغاز کرده است.



تصویر شماره (۱):  
نمودار تصویری از فضای شکل‌گیری  
جهان شهرها



به مباحث ژئوپولیتیک، تعیین هارتلند جدید جهان میان دریای خزر و خلیج فارس و بررسی آثار آن بر شکل گیریهای سیاسی و ژئوپولیتیک از سوی صاحب نظرانی چون جفری کمپ (Geoffrey Kemp) و انسی کولبرگ (Anssi Kulberg).

۱۱- حذف شدن فضاوردی و ارزیابی مسابقات استراتژیک فضایی از مباحث ژئوپولیتیک که ناشی از فروپاشی نظام دوقطبی و از میان رفتن رقابتهای ژئواستراتژیک ویژه میان دو ابرقدرت که گستره آن به فضا نیز کشیده شده بود.

۱۲- چیرگی مباحث ژئوپولیتیک بر مطالعات سیاسی مربوط به روابط میان قدرتها و بالا گرفتن نقش ساختاری و کاربردی ژئوپولیتیک بعنوان دیدگاه یا مبحث چیره در بررسی روابط و رقابت میان قدرتها و کشورها.

۱۳- انتقادی شدن ژئوپولیتیک در دوران کنونی در قیاس با ابزاری بودن آن در دوران گذشته، و استوار بودن ژئوپولیتیک انتقادی بر تئوری «هرج و مرج» (chaos theory) که خود پشتگرم به اصل و مفهوم اثر پروانه‌ای (butterfly effect) است.

در نخستین مرحله از این تحولات، در برخورد با فروپاشی جهان دوقطبی، اندیشمندان در ایالات متحده به دو گروه تقسیم شدند: نخست، اندیشمندان دانشگاهی و سیاستمداران میان‌رو که پایان جنگ سرد را پایان رقابتهای ژئوپولیتیک و ستیزه‌جوییهای سیاسی در جهان دانستند و همکاری سیاسی-اقتصادی بر اساس همزیستی جهانی برای پیشرفت بشر را توصیه می‌کردند؛ دوم، گروه سیاستمداران راست‌گرای افراطی متمایل به کلیساهای افراط‌گرا که سقوط نظام دوقطبی را ناشی از ناحق بودن «سوسیالیزم» و برحق بودن «کاپیتالیزم» انگاشته و پایان جنگ سرد را آغاز تلاشهای تازه‌ای برای یکپارچه کردن جهان تحت راهبری ایالات متحده دانستند. در حالی که از گروه نخست اندیشمندانی چون پرفسور راسل کرک (Russell Kirk) در کتاب «سیاست خردمندانه» (Politics of Prudence) (۱۹۹۳) به سیاستمداران در واشینگتن هشدار دادند که میباد

کشورها از سوی ابرقدرتها. در این زمینه گفتنی است که این فکر در چارچوب مفاهیم مربوط به روابط کشورها (روابط بین‌الملل) مطرح نشده است که بتوان از «نظم نو» یاد کرد. در روابط بین‌الملل، کشورها تابع یک رشته پیمانها، مقررات، پروتکلها و کنوانسیونهای بین‌المللی هستند که از راه سازمانها و نهادهای بین‌المللی پی‌گیری می‌شود و فکر وجود نوعی «نظم» در روابط کشورها را پیش می‌کشد. اما آنچه ایالات متحده در زمینه دگرگونی جهان سیاسی به منظور ایجاد یک ساختار سیاسی تک‌قطبی در جهان وعده می‌دهد مربوط به جهان قدرت‌ها (نه کشورها) و ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در جهان است که یکسره به مطالعات ژئوپولیتیک برمی‌گردد. ساختار سلسله‌مراتب قدرت تابع هیچ ضابطه‌ای نیست و «نظم» ندارد، چرا که نظم، ناشی از اجرای قانون است؛ و ایالات متحده می‌خواهد ساختار سیاسی تازه‌ای را زیر عنوان «نظام جهانی نو» یا «نظام جهانی نو» در پهنه جهان سیاسی و رقابتهای قدرتی بی‌نظم (ژئوپولیتیک)، نه در پهنه روابط بین‌الملل، واقعیت بخشد.

۷- طرح نظریه‌های «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ» برای توجیه فلسفی اهداف یاد شده در مبحث پیشین بوده است و رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تجدید حیات دیدگاههای ژئوپولیتیک ریگانی در دوران کنونی، همراه با طرح مفاهیمی چون «کشورهای سرکش» و «محور شیطانی» (axis of evil) برای واقعیت دادن به این نظام تازه است.

۸- دگرگونی نقش سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد و گروه‌بندیهای منطقه‌ای و تلاش این گروه‌ها و رقبای ژئوپولیتیک بالقوه ایالات متحده همانند اتحادیه اروپا، چین و روسیه برای بازگشت به جهان ژئوپولیتیک متوازن میان چند قدرت.

۹- افزوده شدن گفتمان «محیط زیست» و مسائل «زیست محیطی» به مباحث ژئوپولیتیک و اثرگذارهای سیاسی آن بر مباحث ژئوپولیتیک پُست مدرن.

۱۰- بازگشت مبحث هارتلند (heartland)

● «جهان یکدست»  
مفهومی تازه، یا هدفی تازه نیست، بلکه به تاریخ که نگاه کنیم می‌بینیم همواره وقتی حکومت‌های جهانی شکل می‌گرفتند هدف آنها، یکدست کردن جهان سیاسی بوده است. برای نمونه، هخامنشیان که نخستین نظام حکومتی از نوع فدرال را ابداع کردند و نخستین حکومت جهانی را تشکیل دادند، منظورشان یکدست کردن جهان از دید «دادگری» بود که والاترین ارزش سیاسی در جهان ایرانی در آن دوران شمرده می‌شد.

● امروز، در دوران پست-ملرن هم ایالات متحده در ژئوپولیتیک جهان تک قطبی، هدفش را یکسره روشن کرده است؛ یعنی می خواهد جهان سیاسی را به شکل «واحد سیاسی یکپارچه» مورد نظر خود در آورد که زیربنای آن «کاپیتالیسم خالص» است و با عنوان «اقتصاد بازار آزاد» پی گیری می شود.

در راستای تلاش برای سروری یافتن بر جهان سیاسی کشورشان را به همان نقطه ای هدایت کنند که شوروی پیشین در راه سروری خواهی بر جهان هدایت شد و مورد نفرت جهانیان قرار گرفت، از گروه دوم، سیاستمدارانی چون رونالد ریگان و نظریه پردازانی سیاسی چون نیوت گینگریج (Newt Gingrige) و پل ولفوویتز (Paul Wolfevitz) سقوط نظام دوقطبی را آغاز مبارزه برای جهانی کردن کاپیتالیسم و نظام اقتصادی بازار آزاد دانسته و خواستار آن شدند که با طرح ریزیهای ژئواستراتژیک برای چیره شدن بر منابع کمیاب انرژی و حمله نظامی برای دیگرگون کردن رژیم در برخی کشورها، آمریکایی کردن جهان را واقعیت دهند. برخی از دانشگاہیان چون ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما به کمک دسته دوم شناسافتند و کوشیدند با تشویق «برخوردهای تمدنی» بویژه میان اسلام و غرب، آمریکایی شدن جهان را پایان تاریخ تحولات در ساختار سیاسی جهان به شمار آورند. سیاستمداران در دومین دولت ریگانی (دولت جرج بوش پدر)، نظام جهانی شکل گیرنده در دوران پست-ملرن را «نظام جهانی نو» نام دادند و سومین دولت ریگانی (دولت جرج دبلیو بوش) که افراطی ترین دولت راست گرای ایالات متحده است، راه تحقق نظام جهانی مورد نظر پدر و چیره شدن بر جهان سیاسی را در پیش گرفته است.

در اینجا باید هشدار داد که برخی محافظان خاورمیانه و بویژه در دنیای عرب می کوشند با بهره گیری از این دگرگوینها جنایات کسانی مانند صدام حسین را که به دنیای کهن تعلق دارند توجیه کنند. این عناصر برای تبرئه کردن صدام حسین و برای زدودن جنایات بی مانندش نسبت به ملت های ایران و عراق و کویت و دیگران، او را دست نشانده و عامل ایالات متحده آمریکا معرفی می کنند. باید دقت داشت که این تهمت واقعیت ندارد.

صدام حسین از تاریخ کودتای بعثی در سال ۱۹۶۸ تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، دوست و فرمانبردار ششوزوی بود و بر اساس پیمان دفاع متقابل با ششوزوی، در سال ۱۹۷۲ دشمن استراتژیک ایالات متحده به شمار می آمد. از سال

دوم تجاوز به ایران (۱۹۸۱) ایالات متحده بر اساس استراتژی ایجاد توازن میان دو طرف جنگ و برای جلوگیری از شکست کامل یک طرف و پیروزی کامل طرف دیگر، کمک های فراوانی، بویژه در زمینه اطلاعات استراتژیک به او داد و می گویند که صدام در نتیجه برداشتی نادرست از تمایل ایالات متحده، به کویت حمله کرده است. از آن تاریخ (۱۹۹۰) ایالات متحده به شکل رسمی و آشکار برای نابود کردن صدام حسین وارد جنگ و ستیز با او شد. به هر روی، هیچ یک از این دگرگوینها او را عامل آمریکانمی سازد، بلکه فطری بودن جنایتکاریهای او را ثابت می کند.

قورچی - اثر جهانی شدن را بر یکدست شدن جهان چگونه می بینید؟

● دکتر مجتهدزاده: ببینید، هر چه بیشتر از آغاز جهانی شدن می گذرد این پدیده بیشتر بر زندگی بشر اثر می گذارد. جهانی شدن «اقتصاد بازار آزاد» یا «کاپیتالیسم خالص» کمابیش امری پذیرفته شده در سراسر جهان است. پس، از نظر اقتصادی جهان دارد یکدست می شود و این امر معانی ویژه ای را از نظر جغرافیایی، سیاسی، و امنیتی مطرح می کند: البته باید دقت داشت که اقتصاد جهانی شونده امروز با اقتصادی که در گذشته در خدمت سیاست بوده یا برعکس سیاست را در خدمت داشته، تفاوت دارد. اقتصاد جهانی شونده امروز ماهیتی ژئوپولیتیک دارد و جنبه ای ژئواکونومیک را در نظام جهانی مطرح ساخته است. از سوی دیگر، هنگامی که اقتصاد جهانی می شود، روشن است که زیربنای نظام جهانی نیز اقتصادی خواهد شد: منظور از اقتصاد جهانی شدن جهان، نظامی است که گردش آزاد سرمایه، کالا، و محصولات را اساس روابط رقابت آمیز جهانی قرار می دهد و اینکه دیگر گردش جهان سیاسی بر پایه رقابتهای ایدئولوژیک نخواهد بود، بلکه اهداف اقتصادی است که سیاستها را شکل می دهد. در اینجا منظور از واژه «آزاد»، فرامرزی بودن گردش پدیده های اقتصادی است؛ یعنی از میان رفتن نقش مرزها از دید خاص اقتصادی. این محدودیت زدایی، خوددیده خود بر حاکمیت اقتصادی کشورها و دولتهای ملی (na-

tion-states) (حکومتهایی که بر اساس موجودیت ملت توجیه شده و مشروعیت می‌یابند) و بر نقش اقتصادی مرزها اثر می‌گذارد و آن را دگرگون می‌سازد. من مخالف این بحث هستم که مرزها دارد از میان می‌رود. مرز از میان نمی‌رود، چرا که نمی‌تواند از میان برود. دولت ملّی هم از میان نخواهد رفت؛ ممکن است به شکل تازه‌ای درآید و پسا-ملّی (Post-nation) شود، ولی از بین نخواهد رفت، چرا که این موضوعات در ارتباط مستقیم با ذات انسان هستند و تا هنگامی که بشر به مسائلی ذاتی همانند «هویت ملّی» و «استقلال» پای بند است، حکومت و مرز هم وجود خواهد داشت؛ ولی کارکرد آنها فرق خواهد کرد.

قورچی - اما بر اساس نظریات او بر این (O'Brien) که در ۱۹۹۰ در کتاب خود «بحث پایان جغرافیا» را مطرح کرد، حاکمیت‌های ملّی و مرزها در سایه پدیده جهانی شدن سخت در حال ضعیف شدن است و دولت‌های ملّی در آینده با چالش‌های زیادی روبرو خواهند شد.

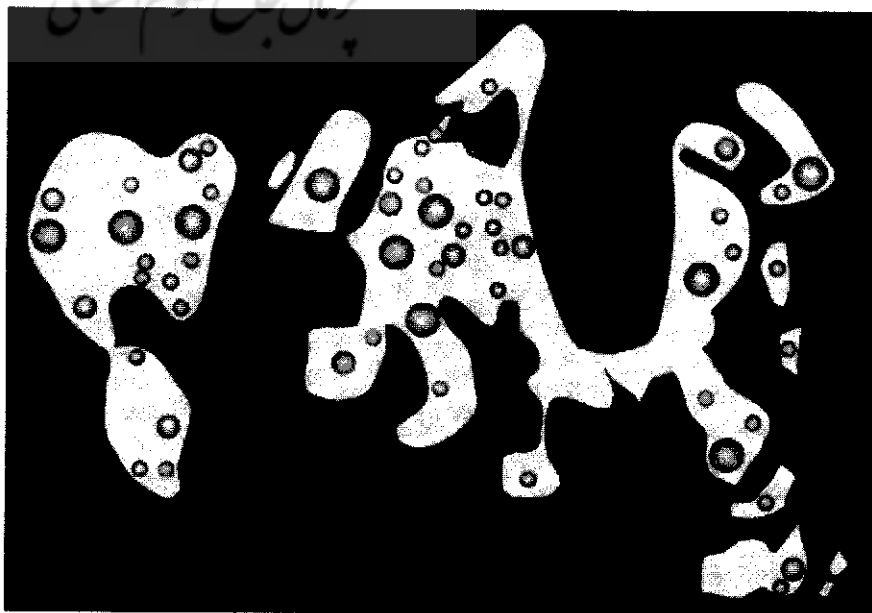
● دکتر مجتهدزاده: جهانی شدن بی‌گمان از جهاتی سبب ضعف حاکمیت ملّی می‌شود ولی از جهات دیگر هم آن را تقویت می‌کند. برای نمونه، در اروپا که در عمل، جهان وطنی یا به گفته بعضی‌ها دهکده جهانی را به واقعیت نزدیک کرده است، چندین کشور مرزهای اقتصادی را از میان خود برداشتند و این امر سبب کاهش کنترل مرزی برای رفت و آمدها، مهاجرت و ارتباطات

اقتصادی شد. ولی مرزهای قانونی، سیاسی، قومی، فرهنگی، و ملیتی همچنان پابرجا مانده است و دوام این جنبه‌های ویژه از جدایی‌های بشر، بقای دولت‌های ملّی و حاکمیت ملّی را تضمین می‌کند. در همان حال باید دقت داشت که مرزهای میان اعضای خارج از پیمان شنگن (Schengen) با اعضای شنگن در آن اتحادیه بیش از پیش تقویت شده و مرزهای اتحادیه اروپا با همسایگانش بویژه در آفریقای شمالی، بسیار محکم‌تر شده است.

قورچی - در اینجا دو تناقض وجود دارد: از یک سو، اقتصاد جهانی نیازمند آن است که مرزها هر چه بیشتر کمرنگ شود، اما از سوی دیگر رویدادهای چندسال گذشته، بویژه پس از ۱۱ سپتامبر، سبب شده است که کشورها به مرزهای خود اهمیت بیشتری دهند، یعنی حفظ و حراست از مرزها و امنیت آن به مهم‌ترین مسأله تبدیل شده است. دومین تناقض فعالیت آزادشرکتهای چندملیتی در قلمرو دولت‌های ملّی بی‌کمترین محدودیت است. از سوی دیگر، آنان که در این شرکتهای فعالیت دارند، به سبب از میان رفتن امنیت شغلی در سطح ملّی، منافع شرکت چندملیتی را بیش از منافع ملّی کشورشان در نظر می‌گیرند. در نتیجه، سرزمین ملّی برای آنها اهمیت کمتری خواهد داشت. این دو تناقض را چگونه باید بررسی کرد؟

● دکتر مجتهدزاده: بی‌گمان این استدلال درست است. ببینید وضع به این شکل است که

● در نگاهی کلی می‌توان گفت که با فروپاشی نظام دوقطبی در اوایل دهه ۱۹۹۰، کتاب تاریخ سیاسی تازه‌ای آغاز شده است که تا سال ۲۰۰۱ مقدمات آن به نگارش درآمده است. رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، موضوع فصل نخستین این کتاب است و تغییر رژیم در عراق به دست ایالات متحده در فصل دوم به بحث درآمده و تردیدی نیست که هنوز فصل‌های دیگری در پیش است که رفته‌رفته باز شده و تدوین خواهد شد.



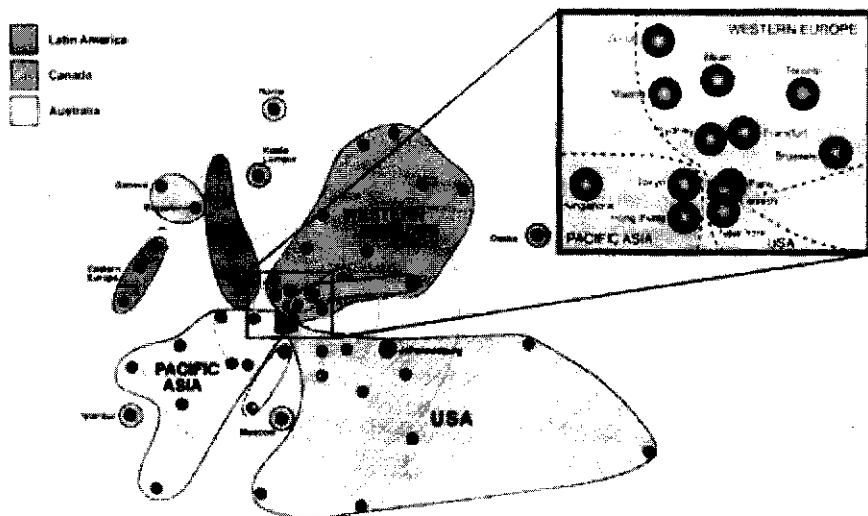
تصویر شماره (۲):

جهان شهرها در نمودار تصویری جهان

وضعی که اکنون از آن صحبت می‌شود شامل جهانی شدن، حرکت آزاد سرمایه و اطلاعات و کالاها است که به حاکمیت دولتهای ملی و بر نقش آفرینی اقتصادی مرزها اثر می‌گذارد. بنابراین مرز از میان نمی‌رود بلکه شکل و معنای دیگری پیدا می‌کند. مرز ساخته و آفریده دنیای مدرن نیست؛ آنچه در دنیای مدرن سده نوزدهم ابداع شد، مرز اقتصادی بود. مرز به معنی جداکننده گروه‌های انسانی، پدیده‌ای کهن است و پیدایش آن به ایران ۲۶۰۰ سال پیش برمی‌گردد. مرزهای کهن، مرزهای قومی و فرهنگی بود؛ یعنی خطوط جداکننده ملت‌ها یا حکومتها از همدیگر. جلوتر که می‌آییم، بویژه پس از انقلاب صنعتی، کم‌کم با مرزهای اقتصادی سروکار پیدا می‌کنیم و سرحد قدیمی تبدیل به خط مرزی و کنترل مرزی و گمرک برای ترخیص کالا می‌شود. اینها نقش آفرینی جدید مرزها است. در دوران مدرن نقشهای قدیمی مرز، در شکل قانونی جدید خود قرار می‌گیرد. پس ما در دنیای مدرن یا پست‌مدرن با مرزهای اقتصادی-قانونی سروکار داریم. هم‌اکنون در جهانی که پست‌مدرن می‌شود مرز چندجنبه دارد: برای نمونه، جنبه اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، فرهنگی و جنبه حقوقی و قانونی. چنان‌که پیشتر اشاره شد در اروپا با پیمان شنگن، مرزها را از میان برداشتند، ولی پرسش این است که کدام مرز؟ آنها تنها مرزهای اقتصادی را برداشته‌اند ولی هم‌اکنون پس از گذر از مرز آلمان و ورود به فرانسه، قانون آلمان دیگر نقشی ندارد و قوانین

نباید فرض کنیم ساختار کاملی ایجاد شده و قالب نهایی تازه‌ای از دولتهای ملی پیاده شده است. ما دستخوش تحول هستیم و این تحولات ادامه می‌یابد و در واقع هیچگاه پایان نخواهد پذیرفت زیرا این امر به کمال یابی و تکامل بشر مربوط می‌شود. سیر تکامل هم هیچگاه پایان ندارد. پس ما همیشه دستخوش تحول خواهیم بود. این تناقضات امروز حل می‌شود، ولی فردا تناقضات دیگری مطرح می‌شود و این داستان همواره ادامه خواهد داشت. آنچه دائمی است، چیزهایی است که به عالم کمال و ذات بشر مربوط می‌شود. پس آنان که فکر می‌کنند مرز به پایان رسیده و دهکده جهانی ایجاد شده است، با پدیده‌های اعتباری سروکار دارند و در خوش خیالی محض به سر می‌برند و با معنی سروکار ندارند و نیز از آثار سنگین مسائل ذاتی بشر بر امور آگاهی ندارند. آنان نظریه «ایکونوگرافی» ژان گاتمن (Jean Gottmann) را نمی‌شناسند که به درستی از اصالت معنی در شکل‌گیری ملت‌ها و کشورها سخن می‌گوید. ما نباید در این گونه نتیجه‌گیری‌ها شتاب کنیم؛ باید با چنین قضایایی با دقت علمی برخورد کنیم؛ یعنی هیچ چیز را مطلق و قطعی ندانیم؛ به همه چیز شک داشته باشیم و مطالعه کنیم تا از راه تفکر به یقین برسیم. آگاه کسی است که بپذیرد همه چیز موقت و در حال تکامل است و از شکلی به شکل دیگر درمی‌آید؛ پس انسان آگاه اسیر وضع و شرایط روز نمی‌شود، بلکه آن را بررسی می‌کند.

● آنچه ایالات متحده در زمینه دگرگونی جهان سیاسی به منظور ایجاد یک ساختار سیاسی تک قطبی در جهان وعده می‌دهد مربوط به جهان قدرت‌ها (نه کشورها) و ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در جهان است که یکسره به مطالعات ژئوپولیتیک برمی‌گردد. ساختار سلسله‌مراتب قدرت تابع هیچ ضابطه‌ای نیست و «نظم» ندارد، چرا که نظم، ناشی از اجرای قانون است.



تصویر شماره (۳)

جهان شهرها در فضای خدمات جهانی



● در برخورد با  
 فروپاشی جهان دو قطبی،  
 اندیشمندان در ایالات  
 متحده به دو گروه تقسیم  
 شدند. گروه نخست،  
 اندیشمندان دانشگاهی و  
 سیاستمداران میانه‌رو  
 بودند که پایان جنگ سرد را  
 پایان رقابتهای ژئوپولیتیک  
 و ستیزه‌جوییهای سیاسی  
 در جهان می‌دانستند و  
 همکاری سیاسی-  
 اقتصادی بر اساس  
 همزیستی جهانی برای  
 پیشرفت بشر را توصیه  
 می‌کردند.

پیش آورده است که شما به آن اشاره کردید. توان  
 اقتصادی چند ملیتی‌های بزرگ یا  
 ابرکمپانی‌هایی چون مک‌دونالد از توان اقتصادی  
 خیلی از کشورهای جهان بیشتر است. اینها در  
 بیشتر کشورها و بیشتر شهرهای جهان شعبه  
 دارند و کارگر استخدام کرده‌اند. امروزه  
 مک‌دونالد از همه ملیتهای جهان نیروی کار دارد.  
 استخدام نیروی کار با این گستردگی و در همه  
 شهرهای جهان در عمل دگرگونی در کیفیت  
 زندگی بشر به وجود می‌آورد و از نظر اقتصادی و  
 سیاسی سبب ایجاد طبقه تازه‌ای می‌شود که در  
 تاریخ پیشینه‌ای از آن نیست؛ به این صورت که در  
 گذشته و نیز در دنیای مدرن، کشورها طبقات  
 گوناگونی داشتند: کارگر، کشاورز، اشراف،  
 کارفرما، سرمایه‌دار، دانشجو، و... ولی ما تاکنون  
 «طبقه کارگر جهانی» که اکنون دارد به وجود  
 می‌آید نداشته‌ایم. این استخدام‌های فراملی در  
 شرایطی است که حاکمیت اقتصادی دولتها و  
 حکومتها ضعیف شده است و قوانین جدید کار  
 مانع حمایت‌های دولتی از کارگر می‌شود؛ کارگری  
 که به گونه‌ای جهانی استخدام شده است. در واقع  
 حمایت دولتی دیگر وجود ندارد. پس وابستگی  
 کارگر به شرکتی است که در آن کار می‌کند. این  
 مسأله در روابط و زندگی سیاسی جوامع،  
 پیچیدگی‌های تازه‌ای پدید می‌آورد و این  
 پیچیدگیها بر نظام دولت ملی، حاکمیت اقتصادی،  
 مرزها و امنیت اثر می‌گذارد. در اینجا ما با  
 فرآیندی سروکار داریم که برعکس برخی  
 هموطنان که فکر می‌کنند روند مورد بحث  
 «جهانی‌سازی» و توطئه است، به گونه‌ای  
 مکانیکی پیوسته به گردش خودش می‌افزاید و  
 کسی هم جلودارش نیست؛ به گونه‌ای که حتی  
 پیش‌تازان جهانی شدن‌ها همچون ایالات متحده و  
 اتحادیه اروپا، سخت به سیاستهای حمایتی از نوع  
 دوران پیش از جهانی شدن بازگشته و یارانه دادن به  
 تولیدات کشاورزی و تشدید جنگ بر سر  
 بازار گانی مواد غذایی را گسترش می‌دهند. پس به  
 شکل طبیعی جهان پذیرفته است که ما دوران  
 خاصی را پشت سر گذاشته و وارد دوران تازه‌ای  
 شده‌ایم که گرچه کمابیش سردرگم است، ولی

فرانسه جاری می‌شود؛ چنانکه کسی در این  
 سوی مرز فرانسه خطایی کرد، در آن سوی مرز  
 تحت پیگرد حکومت فرانسه نیست؛ مانند  
 وضعی که اکنون در ایالات متحده وجود دارد.  
 پس مرز از میان نمی‌رود؛ جنبه‌های اقتصادی  
 مرز است که تحول پیدا می‌کند. در همین حال  
 چیزی که باید به آن توجه داشته باشیم این است  
 که در سایه شرایطی که جهانی شدن پدید آورده  
 است، در اروپا کشورهایی که عضو پیمان شنگن  
 نیستند مرزهای خود را با اعضای شنگن بسی  
 استوارتر از گذشته کرده‌اند. برای نمونه، بریتانیا  
 و دانمارک که عضو شنگن نیستند، نه تنها  
 مرزهایشان را با دیگر اعضای اتحادیه اروپا  
 بر نداشته‌اند بلکه آنها را قوی‌تر هم کرده‌اند.  
 سیمهای خاردار که در اطراف مسیر راه آهن  
 زیر دریای مانش بین فرانسه و بریتانیا کشیده شده  
 است در تاریخ اخیر پیشینه نداشته است.  
 همچنین پاسداری از مرزهای خود اتحادیه اروپا  
 با دیگر نقاط، بویژه با کشورهای عربی، شرق و  
 جنوب مدیترانه به مراتب بیشتر شده است.

باید جنبه‌های گوناگون قضیه را در نظر  
 گرفت. چنان که شما هم اشاره کردید، وقتی به  
 این پدیده به درستی بنگریم می‌بینیم که  
 پیچیدگی‌های آن چقدر زیاد است. هم اکنون با از  
 میان برداشته شدن مرزهای اقتصادی، کالا،  
 سرمایه و اطلاعات آزادانه حرکت می‌کند ولی  
 ستون چهارم، یعنی نیروی کار، آزادانه حرکت  
 نمی‌کند. خود پیش‌تازان جهانی شدن بیشترین  
 تلاش را به خرج می‌دهند تا از حرکت نیروی  
 کار جلوگیری کنند. این يك تناقض پیچیده  
 است. سبب چیست؟ سبب همان جهانی شدن  
 است. چون سودآوری در این است که سرمایه  
 به سوی نیروی کار ارزان برود. وقتی نیروی کار  
 به سوی سرمایه می‌رود، به هیچ وجه سرمایه  
 نمی‌تواند جهانی شود. بنابراین، این پیچیدگی‌ها  
 به چگونگی جهانی شدن مربوط می‌شود که اثر  
 ژرفی در شکل‌گیری جدید مرزها، حاکمیت‌های  
 اقتصادی، دولت ملی و مسأله امنیت یا در زمینه  
 محیط زیست خواهد داشت. از سوی دیگر،  
 جلوگیری از حرکت نیروی کار شرایط تازه‌ای



هنوز می‌توانیم بر شکل‌گیریهای سیاسی آن اثرگذار باشیم.

آنچه در اینجا باید به آن توجه داشت این نکته است که این جریانها بیشتر فراگیر خواهند شد و ما باید خود را با شرایط جدید هماهنگ کنیم. البته منظورم هماهنگی انفعالی نیست، بلکه فعالانه باید خود را با تحولات هماهنگ کرد. در این شکل‌گیریهای جدید هنگامی که به مباحث گوناگون می‌رسیم یک رشته مطالب جدید مطرح می‌شود. برای نمونه، در مبحث امنیت می‌بینیم که مفهوم امنیت یکسره دگرگون شده است؛ یعنی امنیت دیگر به تنهایی ناشی از بالا گرفتن رقابتها بر سر قدرت و احتمال درگیری نظامی قدرتها و... نیست که مایه اصلی نگرانی ملت‌ها در سده بیستم بود. در تحولات جدید، مفهوم امنیت نیز به اندازه‌ای که جهان دارد از نظر سیاسی و اقتصادی یکدست می‌شود، دگرگون شده است. ایالات متحده با همه نیرو در پی یکدست کردن جهان از دید سیاسی و امنیتی است. در این راستاست که می‌بینیم بحران عراق راه می‌افتد و جنگ عراق به تغییر رژیم آن می‌انجامد و پس از آن می‌بینیم که «نقشه راه» برای تشکیل کشور مستقل فلسطین پیش کشیده می‌شود یا سیاستهایی را برای «رام» کردن یا «همراه» کردن جمهوری اسلامی به آزمایش می‌گذارند.

قورچی - از توضیحات شما چنین برمی‌آید که چون ایالات متحده با سرمایه جهانی بیشتر درگیر است بنابراین بیشتر از دیگران نیز نگران امنیت سرمایه جهانی است. شاید همین مسئله باعث شده است که آمریکا بخواهد برقراری امنیت جهانی را خود به تنهایی به پیش ببرد؟

● دکتر مجتهدزاده: بی‌گمان چنین است! زیرا ما از شکل‌گیری جهان تک قطبی صحبت می‌کنیم. البته لزومی به تکرار نیست که در جهان تک قطبی، هر کشور یک رشته مسئولیت و وظیفه برای خود در نظر می‌گیرد که این مسئولیت‌ها در اجرای همان چیزهایی است که درباره آن صحبت می‌کنیم. در حال حاضر از نظر سیاسی این ایالات متحده است که به سبب احساس چنین وضع و مسئولیتی و برای تحقق یافتن «نظام جهانی نو»

می‌خواهد جهان را یکدست کند و موانع و مشکلات آنرا از پیش با بردارد؛ حتی اگر در صورت لزوم رژیم‌ها را در دیگر کشورها نیز دگرگون کند.

قورچی - البته برخی از این رژیم‌ها ممکن است تهدیدکننده شرایط جدید باشند.

● دکتر مجتهدزاده: طبیعی است که ایالات متحده چنین پنداری داشته باشد. چرا؟ زیرا می‌خواهد جهان یکدستی به وجود آورد. از نگاه ایالات متحده، در این جهان جایی برای صدام حسین و رژیم او وجود ندارد که بخواهد یاغیگری کند. افزون بر این، قدرتهایی مانند چین و روسیه و اروپا و بویژه فرانسه باید در برابر آمریکا سرخم کنند و با شرایط جدید هماهنگ شوند. وقتی جهان از نظر اقتصادی و سیاسی یکدست شد، مسأله «امنیت یکپارچه جهانی» هم مطرح می‌شود. این امنیت جنبه‌های گوناگون دارد، یعنی تنها مسئله نظامی و یاغیگری نظامی برخی از حکومتها نیست، بلکه جنبه اقتصادی، سیاسی و ژئوپولیتیک نیز هست. وقتی شما با امنیت یکدست سروکار دارید، امنیت جدا از دیگران وجود ندارد. همه لازم و ملزوم یکدیگر می‌شوند و در برابر هم مسئول. در حال حاضر می‌بینیم که سازمان جهانی بازرگانی (W.T.O) و سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای جهانی و بین‌المللی و ملت‌های درگیر این گونه مباحث همچون ایالات متحده آمریکا، پیوسته قوانین و مقررات تازه‌ای در زمینه‌هایی تدوین می‌کنند که جنبه استراتژیک و امنیتی دارد. همه تلاشهای ایالات متحده برای از میان بردن رژیم بعثی در عراق، توجیه امنیتی دارد. همچنین فشارهایی که به جمهوری اسلامی ایران وارد می‌شود پشت‌تگریم به توجیه امنیتی است. می‌گوید شما نباید به سلاح اتمی دسترسی پیدا کنید، هر چند رقیبان و دشمنان شما دارای سلاح اتمی باشند؛ یا نباید در مسئله فلسطین از مظلوم بشتیبانی کنید؛ یا نمی‌توانید در داخل کشور نظامی داشته باشید که ما آن را دیکتاتوری می‌نامیم، هر چند ما بدترین دیکتاتورها را در کشورهای «دوست» خود تشویق می‌کنیم. شما باید دموکراسی مورد نظر

● سیاستمدارانی چون رونالد ریگان و نظریه پردازانی سیاسی چون نیوت گینگریج و پل ولفوویتز سقوط نظام دو قطبی را آغاز مبارزه برای جهانی کردن کاپیتالیسم و نظام اقتصادی بازار آزاد دانسته و خواستار آن شدند که با طرح ریزیهای ژئواستراتژیک برای چیره شدن بر منابع کمیاب انرژی و حمله نظامی برای دگرگون کردن رژیم در برخی کشورها، آمریکایی کردن جهان را واقعیت دهند.

خارجی و همکاریهای اقتصادی بین‌المللی ملت‌ها خواهد زد. نمونه دیگر، لباس آمریکایی است: همین که آمریکا لباس چین را همچون لباسی مناسب محیط کار ابداع می‌کند، سایر جهانیان نیز از آن به همان سبب، ولی بعنوان پدیده‌ای ضروری در جهان مد، استقبال می‌کنند. پذیرش چین در سراسر جهان با چنان سرعتی انجام شده که حتی دولت‌هایی چون فرانسه و ایران که سخت در برابر «تهاجم فرهنگی» (تهاجم فرهنگ آمریکایی) ایستادگی می‌کنند نتوانسته‌اند از این امر جلوگیری کنند. چرا؟ چون این مسأله‌ای فرهنگی است و به آزادی در لباس پوشیدن مربوط می‌شود و هر اقدامی در برابر آزادی پوشش، مخالف حقوق بشر است. این نمونه‌ها فراوان است و بدین سان آمریکایی شدن جهان، بویژه در زندگی علمی و فن‌سالارانه بشر به سرعت گسترش می‌یابد. در همان حال، باید توجه داشت که ما بحثی نظری را پی‌گیری می‌کنیم که در شکل‌گیری جدید، ممکن است به همین گونه پیش نرود. چرا؟ زیرا خیلی از این حرکت‌ها را نمی‌توان پیش‌بینی و براساس برنامهریزی پی‌گیری کرد. این درحالی است که در شرایط عادی هم حرکت‌هایی که پیش‌بینی می‌شوند در عمل تغییر می‌یابند، چه رسد به حرکت‌هایی که پیش‌بینی شده هم نیستند و خودبه‌خود، به گونه‌ای فیزیکی و واکنشی شکل می‌گیرند. پس نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که حتی یک ساعت دیگر چه خواهد شد. چیزی که در حال حاضر مورد بحث ماست، وضع کنونی ما است. این شکل‌گیری‌ها هم اکنون به این صورت هستند. بنابراین مسائلی چون محیط زیست یا دیگر بحث‌ها در همین راستا و در همین چارچوب قابل بررسی است.

**قورچی - شما در مورد امنیت جهانی که اقتصاد جهانی را بتواند زیرپوشش قرار دهد، توضیح گسترده دادید. فکر می‌کنم کشورهای توسعه‌یافته با شرایط خاص زیست‌محیطی و غارت منابع، به نوعی تهدیدکننده امنیت به‌شمار می‌روند. در این شرایط چه کسی باید امنیت زندگی در جهان را تأمین کند؟**

ما را داشته باشید. هر يك از این موارد، هر چند جنبه اقتصادی و سیاسی و غیره دارد، جنبه امنیتی‌اش مهمتر است. به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم امنیت همراه با مفاهیم دیگر جغرافیایی و سیاسی دستخوش دگرگونی است.

**قورچی - گفتید سرمایه‌ای که از جایی به جای دیگر می‌رود، به شرایط امن نیازمند است. این شرایط چگونه برقرار می‌شود؟**

● **دکتر مجتهدزاده: هم اکنون این شرایط در مواردی از راه موازینی تأمین می‌شود که W.T.O و دیگر نهادهای جهانی تدوین می‌کنند، درحالی که ایالات متحده نیز می‌خواهد با از میان بردن رژیم‌های مخالف با نظام جهانی جدید، این کار را انجام دهد. زیرا از نگاه او یکدست کردن جهان سیاسی به امنیت جهانی نیازمند است. باید توجه داشت که جهانی شدن‌های کنونی که پیش از هر چیز جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد (اقتصاد تاجری-ریگانی) است به پیشبرد اهداف جهانی ایالات متحده کمک می‌کند و به گونه طبیعی به آمریکایی شدن جهان واقعیّت می‌دهد. افزون بر آن، انفجار یا انقلاب در فن آوری اطلاع‌رسانی که براساس زمینه‌های فرهنگی آمریکایی صورت گرفته و پیش می‌رود، به آمریکایی شدن جهان سرعت می‌دهد. برای نمونه، زبان فرانسه، که همراه و همگام با زبان انگلیسی تا چندی پیش زبان دوم در جهان بود، امروز این موقعیّت را یکسره از دست داده است، زیرا زبان انگلیسی (انگلیسی آمریکایی) به سرعت در مقام تنها زبان بین‌المللی بر جهان مسلط شده است. در همان حال که آموختن انگلیسی بعنوان زبان بین‌المللی در مدارس فرانسه برای دانش‌آموزان اجباری است، در مدارس ایالات متحده و بریتانیا نه تنها آموختن فرانسه مانند گذشته اجباری نیست، که اهمیّت آموختن زبان خارجی تا حدّ يك کار هنری اختیاری فرو افتاده است؛ زیرا با جهانی شدن انگلیسی نیازی به دانستن زبانهای دیگر نیست. در چنین جهانی، دیگر حتی جایز نیست که رهبران سیاسی به زبان انگلیسی آشنا نباشند و تسلط نداشتن وزیران خارجه و اقتصاد کشورها به انگلیسی کاربرد بیشتری یافته بسیار به روابط**

● **صدّام حسین از تاریخ کودتای بعثی در سال ۱۹۶۸ تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، دوست و فرمانبردار شوروی بود و براساس پیمان دفاع متقابل با شوروی، در سال ۱۹۷۲ دشمن استراتژیک ایالات متحده به‌شمار می‌آمد. از سال دوم تجاوز به ایران (۱۹۸۱) ایالات متحده براساس استراتژی ایجاد توازن میان دو طرف جنگ و برای جلوگیری از شکست کامل يك طرف و پیروزی کامل طرف دیگر، کمک‌های فراوانی، بویژه در زمینه اطلاعات استراتژیک به او کرد.**

قورچی - البته آنها برای بهبود محیط زیست خودشان تلاش می کنند تا کیفیت زندگی خود را بهتر کنند.

● دکتر مجتهدزاده: نه این گونه نیست، آنها در سطح جهانی هم تلاش می کنند. از این گذشته مسأله محیط زیست امری محدود نیست. آلودگی محیط در يك کشور در فضای همان کشور درجا نمی زند و سبب آلودگی محیط زیست انسانی در سطوح گسترده می شود. این دو کشور نه تنها در نشست های جهانی بسیار پر تکاپو و پیشنازند بلکه در اجرای تصمیم های اجلاسها نیز پافشاری می کنند و سرمایه های لازم را در این زمینه فراهم می آورند که بیشتر در جهان سوم، یا در دو قطب شمال و جنوب صرف پژوهش می شود. در اینجا دو نکته وجود دارد که به جنبه امنیتی هم مربوط است. یکی نقش ایالات متحده است که زیر بار مسئولیتها نمی رود و بیشتر از آن صحبت شد. البته چندی پیش اشاره هایی از دولت بوش دیدیم که گویا می خواهد در مسائل محیط زیست بازنگری کند؛ دوم نقش منفی کشورهای در حال توسعه جدید مانند برزیل، هندوستان، آرژانتین، پاکستان، و برخی از کشورهای آفریقایی در زمینه محیط زیست است. بحث امنیتی آنها این است که کشورهای جهان نباید به يك اندازه و به تساوی در مورد محیط زیست مسئولیت بپذیرند. چرا؟ چون جهان اول یا جهان صنعتی غرب صدمه زدن به محیط زیست را خیلی زودتر و گسترده تر آغاز کرده و گسترش داده تا جایی که وضع هم اکنون به بحران رسیده است، در حالی که کشورهای جهان سوم به تازگی گام به دوره توسعه گذاشته اند. بنابراین، این کشورها می برسند چرا باید به اندازه کشورهای توسعه یافته برای آلوده نکردن محیط زیست محدود شوند. به ظاهر، این بحث درستی است. اما اگر قرار باشد چون کسی کار اشتباهی کرده ما هم همان کار را انجام دهیم، زندگی بشر نابسامان خواهد شد و امنیت یکسره از میان خواهد رفت.

قورچی - با وجود این ممکن است روند رشد و توسعه اقتصادی این کشورها با پذیرفتن مسئولیت های جهانی بیشتر در زمینه حفظ محیط

● دکتر مجتهدزاده: فکر می کنم این مسئله را نباید به شکل يك تناقض نگریست. باید با دید همیشگی و پیوسته بودن تحولات و اینکه همه چیز در حال تکامل است، به این موارد نگریست. ایالات متحده که خود را بانی امنیت جهان می داند اکنون از امنیت استراتژیک صحبت می کند. در این مباحث، امنیت محیط زیست یکسره مطرح نیست. برای نمونه، در جهانی کردن اقتصاد بازار آزاد، بریتانیا با ایالات متحده همکاری تنگاتنگ در راه یکپارچه کردن استراتژیک جهان و حتی به راه انداختن جنگ بر ضد عراق داشته است. ولی در گفتن مربوط به محیط زیست، لندن در برابر واشینگتن می ایستد، یعنی این مهم ترین و نزدیک ترین متحد آمریکا در برابرش قرار می گیرد. به سخن دیگر، این بریتانیا است که بیشتر از همه فشار می آورد تا ایالات متحده مسئولیت های لازم را برای لطمه زدن به محیط زیست به گردن گیرد. «تونی بلر» در آخرین سخنرانی اش در سازمان ملل متحد هر چند از آمریکا نام نبرد ولی سخت ترین واژه ها و عبارات را بر ضد آن قدرت به کار گرفت: «دولت یاغی»، «دولت حرف نشنو»، «دولت غیر مسئول» و... او اشاره کرد که ایالات متحده نمی تواند بیش از این بی اعتنائی به مسأله محیط زیست را ادامه دهد چون مسئولیت بیش از ۲۵ درصد لطمات به محیط زیست با اوست ولی حاضر نیست که حتی ۵ درصد مسئولیتها را هم به گردن گیرد. به این ترتیب می بینیم که مفهوم امنیت در همه جا از جمله در زمینه محیط زیست شکل خودش را پیدا می کند.

در مجموع می بینیم که بحث محیط زیست خوشبختانه در ژئوپولیتیک پسامدرن بسیار مورد توجه قرار گرفته است. امروزه برعکس دولت کلینتون که قطعنامه کیوتو را پذیرفت، دولت جرج دبلیو بوش از این پیمان خارج شده به این سبب که کنگره مسئولیت های آنرا نپذیرفته است. دیگر دولتهای غربی، بویژه اعضای اتحادیه اروپا نیز تا اندازه ای مسئولیت های زیست محیطی را پیگیری می کنند؛ بویژه فرانسه و بریتانیا که هزینه های زیادی در این زمینه می پذیرند.

● جهانی شدن «اقتصاد بازار آزاد» یا «کاپیتالیسم خالص» کمابیش امری پذیرفته شده در سراسر جهان است. پس، از نظر اقتصادی جهان دارد یکدست می شود و این امر معانی ویژه ای را از نظر جغرافیایی، سیاسی، و امنیتی مطرح می کند. البته باید دقت داشت که اقتصاد جهانی شونده امروز با اقتصادی که در گذشته در خدمت سیاست بوده یا برعکس سیاست را در خدمت داشته، تفاوت دارد.

زیست، کند شود؟

● دکتر مجتهدزاده: آری! بی‌گمان! به این سبب فکر می‌کنم باید در پی راه‌های دیگری بود و بحث محیط زیست باید خیلی گسترده‌تر و عملی‌تری پیگیری شود. البته در حال حاضر برگزاری کنفرانس‌های زمین و شرکت سران کشورها در این کنفرانس‌ها می‌تواند در بهبود محیط زیست بسیار مؤثر باشد ولی به موازات این تکاپوها، مطالعات علمی باید گسترش بیشتری یابد. همچنین، باید راه‌های دیگری یافت تا این نوع تناقض‌ها حل شود. البته این مباحث وضع تازه‌ای در پیمانها و مصوبه‌های جهانی ایجاد کرده است. بر اثر فشار ایالات متحده در کنفرانس‌های جهانی و کنفرانس زمین، بویژه در کیوتو تصمیم گرفته شد برای کشورهای جهان بر اساس استعداد و وسعت و جمعیتشان در لطمه زدن به محیط زیست سهم‌بندی کنند. برای نمونه، سهم هر ملتی دودرصد شد. سپس در نتیجه فشارهای آمریکا قرار شد کشورها بتوانند سهمشان را بفرروشند؛ یعنی کشوری همچون بوریکنافاسو که حتی یک درصد هم به محیط زیست نمی‌زند، می‌تواند سهم خود را به آمریکا بفروشد. در نتیجه، این کشور در شمار کشورهای درمی‌آید که به محیط زیست صدمه می‌زنند. بنابراین می‌بینیم که مسئله محیط زیست روز به روز دارد سخت‌تر و راه‌چاره آن پیچیده‌تر می‌شود. در چنین شرایطی است که سیاستمداران باید با کمک دانشمندان، محیط‌شناسان، جغرافیدانان و کارشناسان در دیگر رشته‌های مربوط، این مسائل را حل کنند.

فورچی - با این توضیحات بهتر است یک حکومت جهانی برای اداره محیط زیست جهانی به‌وجود آید تا به گونه‌کلی محیط زیست و ترتیب بهره‌برداری از آن از دست کشورهای خارج شود. برای نمونه، کشورها حق طبیعی خود می‌دانند که به هر ترتیب برای رسیدن به توسعه اقتصادی و

زندگی آرمانی، محیط زیست خود را تخریب کنند.

● دکتر مجتهدزاده: نه! از این وضع نباید شتابزده نتیجه‌گیری کرد. تشکیل حکومت جهانی به‌همین سادگی؟ آنهم برای محروم کردن ملت‌ها از آزادی‌های اولیه و اساسی مانند آزادی تلاش برای توسعه اقتصادی؟ ببینید، از میان رفتن دولت‌های ملی هرگز واقعیت نخواهد یافت، زیرا این پدیده ریشه در استقلال‌خواهی بشر دارد و آن امری ذاتی است؛ یعنی انگیزه جدا و متمایز بودن از دیگران ریشه در ذات بشر دارد. بنابراین، گرایش به هویت فردی و هویت ملی در ذات بشر نهفته است و تنها هنگامی از میان می‌رود که بشر نابود شود. آن‌گونه که ژان گاتمن جغرافیدان مشهور می‌گوید، جدا بودن از دیگران و سربلند بودن به ویژگی‌های فردی و ملی، ذاتی بشر است. بر ذاتی بودن این امر در ادیان هم تأکید شده است. به هر حال «مرز» و «هویت»‌های فردی و ملی و استقلال ملی از میان نخواهد رفت. در نتیجه، دولت ملی از میان نخواهد رفت. ممکن است اشکالش دگرگون شود، ولی از بین نخواهد رفت. بگذارید جهان آینده را چنین فرض کنیم که دهکده جهانی واقعیت یافته و یک «حکومت جهانی» خاص هم در کنار دولت‌های ملی ایجاد شده است، چه مشکلی حل می‌شود؟ آیا آن تشکیلات می‌تواند بیشتر و بهتر از سازمان ملل کنونی، در زمینه تصویب و اجرای قوانین تلاش کند؟ آیا می‌تواند از تخریب محیط زیست کشورها جلوگیری کند یا اینکه آن تشکیلات جهانی نیز گرفتار مسائلی مانند حق و توی قدرتهای بزرگ خواهد شد؟ به نظر نمی‌رسد در شرایط کنونی این اندیشه راه‌حل این‌گونه مسائل باشد!!

فورچی: سپاسگزارم.

### پی‌نوشت:

۱. مجتهدزاده، پیروز. جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران، سمت، ۱۳۸۲.

● منظور از اقتصادی شدن جهان، نظامی است که گردش آزاد سرمایه، کالا، و محصولات را اساس روابط رقابت‌آمیز جهانی قرار می‌دهد و اینکه دیگر گردش جهان سیاسی بر پایه رقابت‌های ایدئولوژیک نخواهد بود، بلکه اهداف اقتصادی است که سیاستها را شکل می‌دهد. در اینجا منظور از واژه «آزاد»، فرامرزی بودن گردش پدیده‌های اقتصادی است؛ یعنی از میان رفتن نقش مرزها از دید خاص اقتصادی.